

کتاب نِحْمِیا

مقدمه

ما می‌توانیم کتاب‌های عزرا و نِحْمِیا را کتاب‌های عودت به وطن و اعمار مجدد بنامیم. کتاب نِحْمِیا بیان ادامهٔ واقعات کتاب عزرا است. نِحْمِیا با اسرائیلی‌ها دیگر به بابل تبعید شده بود. نِحْمِیا با داشتن مقام خوب در دربار پادشاه فارس، بحیث خادم قابل اعتماد و محترم خدمت می‌کرد. وقتی که او از وضع خراب روحانی و مادی وطنش اطلاع یافت، دلش به حال مردم و وطنش بسیار سوخت. پادشاه که از تشویش او اطلاع یافت، او را بحیث والی مقرر کرد و با دادن صلاحیت اعمار مجدد اورشلیم به وطنش فرستاد. زمانیکه عزرا به اورشلیم برگشت، نِحْمِیا هنوز هم در دربار پادشاه فارس خدمت می‌کرد و در حدود ۱۲ سال بعد از عزرا به اورشلیم بازگشت.

با وجودیکه نِحْمِیا با مخالفت‌ها و مشکلات زیاد روبرو شد، اما به قوت دعا، روزه و ایمان به کلام خدای حقیقی، توانست با رهبری کردن درست مردم دیوارهای شهر را در وقت بسیار کم تکمیل نماید.

نِحْمِیا بعد از دوازده سال کار کردن بحیث والی اورشلیم، دوباره به دربار پادشاه فارس رفت و برای مدتی نامعلومی در آنجا ماند. در دوران نبودن نِحْمِیا یکبار دیگر وضع روحانی در اورشلیم سقوط کرد. نِحْمِیا با اجازه پادشاه فارس به اورشلیم برگشت و در راه بیداری مجدد روحانی مردم خدمت کرد.

فهرست مندرجات:

- مراجعت نِحْمِیا به اورشلیم: فصل ۱ - ۲
- اعمار مجدد دیوارهای اورشلیم: فصل ۳ - ۷
- قرائت تورات خدا و تجدید پیمان: فصل ۸ - ۱۰
- سایر کارروایی‌های نِحْمِیا: فصل ۱۱ - ۱۳

من بازگردید و از احکام من اطاعت کنید، حتی اگر در دورترین نقاط جهان به تبعید رفته باشید، شما را به اورشلیم باز می گردانم. زیرا اورشلیم، جائی است که برای سکونت خود برگزیده ام.»

«ما بندگان تو هستیم؛ همان قومی می باشیم که تو با قدرت عظمت نجات شان دادی.» ای خداوند، دعای مرا و دعای سایر بندگان را که از صمیم دل به تو احترام دارند، بشنو. التماس می کنم که چون حالا پیش پادشاه می روم، دل او را نرم کنی تا درخواست مرا بپذیرد.»
در آن روزها من ساقی پادشاه بودم.

نجمیا به اورشلیم رفت

۲-۱ چهار ماه بعد، یک روز وقتی جام شراب را به دست اردشیر پادشاه می دادم، از من پرسید: «چرا اینقدر غمگینی؟ گمان نمی کنم که بیمار باشی، پس حتماً چیزی هست که فکر ترا پریشان ساخته است.» (تا آن روز پادشاه هرگز مرا غمگین ندیده بود.) از این سؤال او بسیار ترسیدم،^۳ ولی در جواب گفتم: «پادشاه تا ابد زنده بماند! وقتی شهری که اجدادم در آن دفن شده اند، ویران گردیده و تمام دروازه هایش سوخته باشد، من چطور می توانم غمگین نباشم؟»^۴ پادشاه پرسید: «درخواست چیست؟» بعد از آنکه بحضور خدای آسمان ها دعا کردم،^۵ جواب دادم: «اگر پادشاه بخواهند و اگر نظر لطف به من داشته باشند، مرا به سرزمین یهودا بفرستند تا شهر اجدادم را دوباره آباد کنم.»

گزارش نجمیا، پسر حکلیا:

نگرانی نجمیا راجع به اورشلیم

در ماه کیسلو، در بیستین سال سلطنت اردشیر، هنگامی که در قصر شوش بودم،^۱ یکی از برادران یهودی ام بنام حنانی با چند نفر دیگر که تازه از سرزمین یهودا آمده بودند، به دیدنم آمدند. از آن ها درباره وضع کسانی که از تبعید بازگشته بودند و نیز از اوضاع اورشلیم سؤال کردم. آن ها جواب دادند: «آن مردم در بسیار سختی و خواری بسر می برند. دیوار شهر هنوز خراب مانده است و دروازه های سوخته آن تعمیر نشده اند.»^۴ وقتی این خبر را شنیدم، نشستم و گریه کردم.

از شدت غم چند روز لب به غذا نردم و در تمام این مدت در حضور خدای آسمان ها مشغول دعا بودم.^۵ در دعا گفتم: «ای خداوند، خدای آسمان ها، تو عظیم و با هیبت هستی. تو در انجام عهد های خود نسبت به کسانی که ترا دوست می دارند و از احکام تو اطاعت می کنند، وفادار می باشی.^{۶-۷} به من نظر کن و دعای مرا که درباره بندگان، قوم اسرائیل، شب و روز بحضور تو تقدیم می کنم، بشنو. اعتراف می کنم که ما به تو گناه کرده ایم! بلی، من و قوم من مرتکب گناه بزرگی شده ایم و از اوامر و احکام تو که توسط بنده ات موسی به ما دادی، اطاعت نکرده ایم.^۸ اینک این سخنان خود را که به موسی فرمودی بیاد آور: «اگر گناه کنید شما را در بین اقوام دیگر پراکنده می سازم.^۹ اما اگر بسوی

و دیگران پیاده می رفتند.^{۱۳} از «دروازه دره» خارج شدم و بطرف «چشمه اژدها» و از آنجا تا «دروازه خاکروب» رفتم و دیوار خراب شده اورشلیم و دروازه های سوخته آن را از نزدیک دیدم.^{۱۴} سپس به «دروازه چشمه» و «حوض پادشاه» رسیدم، اما الاغ من نتوانست از بین خرابه بگذرد.^{۱۵} پس بطرف دره قدری رفتم و از کنار دره، دیوار شهر را بازرسی کردم. بعد از راهی که آمده بودم بازگشتم و از «دروازه دره» داخل شهر شدم.

^{۱۶} مقامات شهر نفهمیدند که من به کجا و برای چه منظوری بیرون رفته بودم، زیرا تا آن موقع درباره نقشه هایم به کسی چیزی نگفته بودم. یهودیان اعم از کاهنان، رهبران، بزرگان و حتی کسانی که باید در این کار شرکت کنند، از نقشه هایم بی اطلاع بودند.^{۱۷} آنگاه به آن ها گفتم: «شما خوب می دانید که چه بلایی بر سر شهر ما آمده است. شهر ویران شده و دروازه هایم سوخته اند. بیایید دیوار را دوباره آباد کنیم و خود را از این رسوائی آزاد سازیم!»^{۱۸} سپس به آن ها گفتم که چه گفتگویی با پادشاه داشته ام و چگونه دست خدا در این کار بوده و به من یاری کرده است. آن ها جواب دادند: «پس باید دست به کار شویم و دیوار را آباد کنیم!» به این ترتیب، آماده این کار نیک شدند.

^{۱۹} ولی وقتی سنبط، طویا و جشم عرب از نقشه ما خبر شدند، ما را مسخره و تحقیر کردند و گفتند: «چه می کنید؟ آیا خیال دارید که علیه پادشاه شورش کنید؟»^{۲۰} من

^۶ پادشاه درحالی که ملکه در کنار او نشسته بود، با رفتن موافقت کرده پرسید: «سفرت چقدر طول خواهد کشید و چه وقت مراجعت خواهی کرد؟» من هم زمانی را برای بازگشت خود تعیین کردم.^۷ سپس به پادشاه گفتم: «اگر پادشاه صلاح بدانند، برای حاکمان منطقه غرب دریای فرات نامه بنویسند و سفارش مرا به آن ها بکنند تا اجازه بدهند که از آن منطقه عبور کنم و به سرزمین یهودا برسم.^۸ یک نامه هم برای آساف، مسئول جنگلهای سلطنتی بنویسند و به او امر فرمایند تا برای ساختن مجدد دروازه های قلعه کنار عبادتگاه خدا و دیوار اورشلیم و خانه خودم، به من چوب مورد ضرورت را بدهد.» پادشاه تمام درخواستهای مرا قبول کرد، زیرا دست مهربان خدا بر من بود.

^۹ وقتی به منطقه غرب دریای فرات رسیدم، نامه های پادشاه را به حاکمان آنجا دادم. (این را هم باید اضافه کنم که پادشاه برای حفظ جانم، چند فرمانده سپاه و عده ای از سوارکاران نظامی را همراه من فرستاده بود.)^{۱۰} ولی وقتی سنبط (از اهالی حورون) و طویا (یکی از مأمورین عمونی) از آمدن من اطلاع یافتند، بسیار متأثر شدند، چون دیدند کسی پیدا شده که می خواهد به قوم اسرائیل کمک کند.^{۱۱-۱۲} من به اورشلیم رفتم و تا سه روز در

مورد نقشه هائی که خداوند درباره اورشلیم در سرم نهاده بود با کسی حرف نزد. سپس یک شب، چند نفر را با خود گرفته از شهر خارج شدم. من بر الاغ سوار بودم

وصل کردند. ^۷ در کنار آن‌ها ملتئای جبعونی، یادون میرونوتی و اهالی جبعون قسمت بعدی دیوار را تا جای رهایش حاکم ناحیه غرب دریای فرات تعمیر نمودند. ^۸ عزیزیل (پسر خرهایا) که شغل زرگری داشت، قسمت بعدی را تعمیر کرد. در کنار او حنیای عطار قسمت دیگر دیوار را آباد کرد. به این ترتیب، آن‌ها دیوار شهر اورشلیم را تا «دیوار عریض» تعمیر کردند.

^۹ قسمت بعدی را رفایا (پسر حور) تعمیر نمود. او رئیس بلدیۀ نصف شهر اورشلیم بود. ^{۱۰} ایدایا (پسر خروماف) قسمت دیگر دیوار را که نزدیک خانه اش بود، تعمیر نمود. قسمت بعدی را حطوش (پسر حَسَبِنِیا) آباد کرد. ^{۱۱} ملکیا (پسر حاریم) و حشوب (پسر فَحْت مواب) برج تنورها و قسمت بعدی دیوار را تعمیر کردند. ^{۱۲} شلوم (پسر هلوحیش) و دختران او قسمت بعدی را ساختند. او رئیس بلدیۀ نصف دیگر شهر اورشلیم بود.

^{۱۳} حانون به اتفاق اهالی زانوح «دروازه دره» را ساخت. پله هایش را نشاند و قفلها و پشت بندهایش را وصل کرد. سپس پنجم صد متر از دیوار را تا «دروازه خاکروبه» تعمیر نمود.

^{۱۴} ملکیا (پسر زکاب)، رئیس بلدیۀ بیت هکاریم، «دروازه خاکروبه» را تعمیر نمود و پله هایش را نشاند و قفلها و پشت بندهایش را وصل کرد.

^{۱۵} شلون (پسر کلحوزه)، رئیس بلدیۀ شهر مصفه، «دروازه چشمه» را تعمیر نمود، تیرها و پله هایش را نشاند و قفلها و

جواب دادم: «خدای آسمان‌ها، ما را که بندگان او هستیم یاری می‌کند تا این دیوار را دوباره آباد کنیم. اما شما حق ندارید که در امور شهر اورشلیم دخالت نمائید، زیرا شما هیچ حقی در ملکیت اورشلیم ندارید و در تاریخ آن سهم نیستید.»

اعمار مجدد دیوار اورشلیم

۳ آنگاه آلیاشیب که کاهن اعظم بود به اتفاق کاهنان دیگر، دیوار شهر را تا «برج صد» و «برج حَنَن ثیل» دوباره آباد کردند. سپس «دروازه گوسفند» را ساختند و پله هایش را به جاهای شان نشانند و آن را تقدیس نمودند. ^۲ قسمت دیگر دیوار را اهالی اریحا و حصۀ بعدی را عده‌ای به سرپرستی زکور (پسر امری) آباد کردند.

^۳ پسران هسناه «دروازه ماهی» را ساختند و تیرها و پله هایش را نشانند و قفلها و پشت بندهایش را وصل نمودند. ^۴ مریموت (پسر اوریا و نواسۀ حقوز) قسمت دیگر را تعمیر کرد. در پهلوی او مَشَلام (پسر بزکیا و نواسۀ میشیزئیل) و صادوق (پسر بعنه) قسمت بعدی آن را تعمیر نمودند. ^۵ اهالی تَقوع یک قسمت دیگر دیوار را آباد کردند، اما بزرگان آن‌ها از کارفرمایان اطاعت نمودند و از کار کردن امتناع ورزیدند.

^۶ یویاداع (پسر فاسیح) و مَشَلام (پسر بَشودیا) «دروازه کهنه» را تعمیر نمودند و تیرها را نصب کردند، پله هایش را نشانند و قفلها و پشت بندهایش را

تعمیر کرد^{۲۵} و فالال (پسر اوزای) از کنج دیوار تا برج قصر فوقانی پادشاه را که نزدیک حویلی زندان است، آباد کرد. قسمتهای بعدی را فدایا (پسر فرعوش) تعمیر نمود.^{۲۶} خادمان عبادتگاه خدا که در عوفل زندگی می کردند، دیوار را از مشرق «دروازه آب» تا برج بیرونی تعمیر کردند.

^{۲۷} اهالی تَقْوَع دیوار را از برج بیرونی تا «دیوار عوفل» آباد کردند.^{۲۸} عده ای از کاهنان نیز قسمتی از دیوار را که از «دروازه اسپ» شروع می شد، تعمیر نمودند؛ هر یک از آن ها دیوار مقابل عبادتگاه خدا را آباد کرد.^{۲۹} صادق (پسر امیر) دیوار مقابل خانه خود را تعمیر نمود. قسمت بعدی را شَمَعِیَه (پسر شکنیا)، نگهبان «دروازه شرقی» آباد کرد.^{۳۰} حننیا (پسر شلمیا) و حانون (پسر ششم صالاف) قسمتهای بعدی را ترمیم کردند. مِشْلَام (پسر بَرکیا) دیوار روبروی خانه خود را آباد نمود.^{۳۱} مَلْکیا که پیشه زرگری داشت، قسمت بعدی دیوار را تا خانه های خادمان عبادتگاه خدا و منازل تاجران که در مقابل «دروازه مفقاد» قرار داشتند و تا برجی که در کنج دیوار است، تعمیر کرد.^{۳۲} زرگران و تاجران بقیه دیوار را تا «دروازه گوسفند» دوباره آباد نمودند.

دسیسه مخالفین خنثی می شود

۴ وقتی سَبَلَط شنید که ما یهودیان مشغول تعمیر دیوار هستیم، بشدت خشمگین شد^۲ و در حضور همراهان و

پشت بندهایش را وصل کرد. سپس دیوار را از «حوض سلوحا» که پهلوی باغ پادشاه بود تا زینه هائی که به شهر داود می رسید، تعمیر کرد.^{۱۶} در کنار او نِحْمِیا (پسر عزبوق)، رئیس بلدیة نصف شهر بیت صور، دیوار را تا مقبره داود و تا مخزن آب و اردوگاه نظامی تعمیر کرد.

^{۱۷} قسمتهای دیگر دیوار توسط این لایوان تعمیر شدند:

رحوم (پسر بانی) قسمتی از دیوار را تعمیر کرد. حَشْبِیا رئیس بلدیة نصف شهر قَعِیلَه، قسمت دیگر دیوار را که در ناحیه او واقع بود، آباد نمود.^{۱۸} در کنار او بَوّای (پسر حیناداد)، رئیس بلدیة نصف دیگر شهر قَعِیلَه، قسمت بعدی را تعمیر کرد.^{۱۹} قسمت دیگر دیوار را عازَر (پسر یشوع) که رئیس بلدیة شهر مصفه بود، از مقابل اسلحه خانه تا کنج دیوار تعمیر نمود.^{۲۰} قسمت بعدی را باروک (پسر زبای) از کنج دیوار تا دروازه خانه آلیاشیب، کاهن اعظم، آباد کرد.^{۲۱} مریموت (پسر اوریا و نواسه هَقوس) قسمت بعدی دیوار را از دروازه خانه آلیاشیب تا انتهای خانه اش تعمیر کرد.

^{۲۲} قسمتهای دیگر دیوار توسط این کاهنان تعمیر شدند:

کاهنانی که از حوضه اورشلیم بودند، قسمت بعدی دیوار را تعمیر کردند.^{۲۳} بنیامین، حشوب و عزریا (پسر مَعسیا و نواسه عَننیا) قسمت دیگر دیوار را که مقابل خانه شان قرار داشت، تعمیر نمودند.^{۲۴} بنوی (پسر حیناداد) قسمت دیگر دیوار را، از خانه عَزْرِیا تا کنج دیوار

افسران سامری، ما را مسخره کرده گفت: «این یهودیان بی عقل چه می کنند؟ آیا به این فکر هستند که با تقدیم قربانی می توانند در یک روز دیوار را بسازند؟ آیا می توانند از خرابه های این شهر سوخته، سنگهایی برای اعمار مجدد دیوار تهیه کنند؟»^۳ طویبا که در کنار او ایستاده بود با تمسخر گفت: «دیوار آنقدر سُست است که حتی اگر یک روباه از سر آن عبور کند، خراب می شود.»

^۴ آنگاه من دعا کردم: «ای خدای ما، دعای ما را بشنو! ببین که چگونه ما را مسخره می کنند. بگذار هر چه به ما می گویند، بر سر خودشان بیاید. آن ها را به سرزمین بیگانه تبعید کن تا مزه اسارت را بچشند. این بدی آن ها را فراموش نکن و گناهان شان را نبخش، زیرا به ما که دیوار را تعمیر می کنیم، اهانت کرده اند.»

^۵ پس به آبادی دیوار ادامه دادیم و چیزی نگذشت که نصف ارتفاع آن تمام شد، زیرا مردم با اشتیاق زیاد کار می کردند.

^۶ وقتی سَبَلَط، طویبا، عَرَبها، عَمونی ها و اَشْدُودیهها شنیدند که کار بسرعت پیش می رود و شگافهای دیوار تعمیر می شوند، بسیار خشمگین شدند^۸ و توطئه چیدند که به اورشلیم حمله آورند و آشوب برپا نمایند و از پیشرفت کار جلوگیری نمایند.^۹ ما بحضور خدای خود دعا کردیم و برای حفظ جان خود، در شهر نگهبانانی را قرار دادیم تا شب و روز از آن مراقبت کنند.

^{۱۰} از طرف دیگر، کارفرمایان لب به اعتراض گشوده، گفتند: «کارگران خسته شده اند. خاک و سنگ آنقدر زیاد است که ما به تنهایی نمی توانیم آن ها را جمع کنیم و دیوار را تعمیر نمائیم.»

^{۱۱} ضمناً دشمنان ما توطئه می چیدند که مخفیانه بر ما هجوم آورند، ما را نابود کنند و از کار ما جلوگیری نمایند.^{۱۲} یهودیانی که در نزدیکی های شان زندگی می کردند، بارها به ما هشدار دادند که مواظب حمله دشمنان باشیم.^{۱۳} پس، از هر خاندان نگاهیانی تعیین کردم و آن ها را با شمشیر و نیزه و کمان مجهز ساختم تا در پشت دیوار بایستند و قسمت هایی را که در آنجا دیوار هنوز آباد نشده بود، محافظت کنند.

^{۱۴} سپس با در نظر گرفتن موقعیتی که داشتیم، سران قوم و مردم را جمع کردم و به آن ها گفتم: «از کسی نترسید! فراموش نکنید که خداوند، عظیم و با هیبت است. پس بخاطر هموطنان و خانواده خود بجنگید!»^{۱۵} دشمنان ما فهمیدند که ما به دسیسه شان پی برده ایم و خدا نقشه آن ها را باطل کرده است، پس ما بر سر کار خود بازگشتیم.^{۱۶-۱۷} اما از آن روز به بعد، نصف کارگران کار می کردند و نصف دیگر با نیزه و سپر و کمان و زره مسلح شده، پهره می دادند. سران قوم از کسانی که مشغول تعمیر دیوار بودند حمایت می کردند. حتی کسانی که بار می بردند با یک دست کار می کردند و با دست دیگر اسلحه حمل می نمودند.^{۱۸} هر یک از معماران نیز در حین کار شمشیر به کمر

تا مالیات مزرعه و تاکستان خود را به پادشاه بپردازیم.^۵ ما هم نژاد یهودیان هستیم و فرزندان ما هم مثل فرزندان آن‌ها یهودی‌اند، اما ما مجبوریم که کودکان خود را به بردگی بفروشیم. قبلاً بعضی از دختران خود را فروخته‌ایم و پول نداریم که آن‌ها را پس بخریم، زیرا مزارع و تاکستان‌های ما هم در گرو هستند.»

وقتی این شکایت را شنیدم بسیار خشمگین شدم^۶ و پس از فکر کردن، رؤسا و بزرگان قوم را سرزنش کرده گفتم: «چرا بر یهودیان هم نژاد خود ظلم می‌کنید؟»

بعد عده زیادی را جمع کردم و این یهودیان را به پای میز محاکمه کشیده گفتم:^۸ «ما تا آنجائی که توانسته‌ایم، یهودیان هم نژاد خود را که به اسارت فروخته شده بودند، پس خریده‌ایم. حالا شما آن‌ها را مجبور می‌کنید که خود را به شما بفروشند. آیا جایز است که یک یهودی به برادر یهودی خود فروخته شود؟» آن‌ها برای دفاع از خود جوابی نداشتند.

در ادامه حرف‌هایم گفتم: «کاری که شما می‌کنید خوب نیست! آیا از خدا نمی‌ترسید؟ چرا می‌خواهید کاری کنید که دشمنان ما، ما را مسخره کنند؟^۹ من و برادران و مردانم به یهودیان هم نژاد خود، بدون سود پول و غله قرض می‌دهیم. از شما هم می‌خواهم که از سودخوری دست بردارید.^{۱۱} مزارع، تاکستانها، باغهای زیتون و خانه‌های شان را و هم سودی را که از آن‌ها گرفته‌اید، همین

داشت. شخصی که مأمور نواختن زنگ خطر بود، در کنار من ایستاده بود تا در صورت مشاهده خطر، زنگ را بصدادراورد.^{۱۹} به سران قوم و مردم گفتم: «محل کار ما آنقدر وسیع است که ما بر سر دیوار، در فاصله دور از یکدیگر قرار داریم،^{۲۰} پس هر وقت صدای زنگ خطر را شنیدید، فوراً پیش من جمع شوید. خدای ما برای ما جنگ می‌کند.»

ما از طلوع تا غروب آفتاب کار می‌کردیم و همیشه نصف مردها پهره می‌دادند.^{۲۲} ضمناً به کارفرمایان و معاونین آن‌ها گفتم که باید شبها در اورشلیم بمانند تا بتوانیم در شب پهره بدهیم و در روز کارکنیم.^{۲۳} در تمام این مدت، همگی لباس خود را به تن داشتیم و همیشه مسلح بودیم. هم من، هم برادرانم، هم مردانم و هم محافظین من، حتی وقتی که برای آب خوردن می‌رفتیم، اسلحه خود را بزمین نمی‌گذاشتیم.

دستگیری نجمیا از فقرا

در این وقت جنجال بزرگی برپا شد. عده‌ای از مردان و زنان از یهودیان هم نژاد خود شکایت کردند.^۱ بعضی از آن‌ها گفتند: «تعداد افراد خانواده ما زیاد است و ما نان کافی نداریم که بخوریم و زنده بمانیم.»^۲ عده‌ای دیگر می‌گفتند: «ما مجبوریم مزرعه، باغ انگور و حتی خانه خود را به گرو بگذاریم تا بتوانیم گندم تهیه کنیم و از گرسنگی تلف نشویم.»^۴ برخی دیگر نیز می‌گفتند: «ما پول قرض کرده‌ایم

من غذا می خوردند. ^{۱۸} هر روز یک گاو، شش گوسفند چاق و تعداد زیادی مرغ برای خوراک و هر ده روز یکبار، مقدار زیادی از انواع گوناگون شرابها را تهیه می کردم. با وجود این، هرگز از مردم نخواستم که سهمیه مخصوص را که به حاکمان تعلق داشت، به من بدهند، زیرا بار این مردم بقدر کافی سنگین بود. ^{۱۹} ای خدای من، مرا بیاد آور و بسبب آنچه که برای این قوم کرده ام، مرا برکت بده.

دسیسه علیه نِحْمِیا

۶ سَنْبَلَط، طویبا، جَشْمِ عرب و بقیه دشمنان ما شنیدند که کار ترمیم دیوار رو به اتمام است (هرچند تمام پله های دروازه ها را نشانده بودیم)، ^۲ پس سَنْبَلَط و جَشْم برای من پیام فرستادند که در یکی از دهات دشت اونو به دیدن آن ها بروم. اما من پی بردم که می خواهند به من آسیب برسانند. ^۳ بنابراین، به آن ها این چنین جواب دادم: «من مشغول کار مهمی هستم و نمی توانم از کارم دست بکشم و بدیدن شما بیایم.» ^۴ آن ها چهار بار برای من همان پیام را فرستادند و من هم هر بار همان جواب را دادم. ^۵ بار پنجم مأمور سَنْبَلَط با یک نامه سرگشاده پیش من آمد؛ مضمون نامه چنین بود: ^۶ «جَشْم به من می گوید که بین مردم شایع شده که تو و یهودیان قصد شورش را دارید، و به همین خاطر است که دور شهر اورشلیم دیوار می سازی؛ و بنا به این گزارش، تو می خواهی پادشاه آن ها

امروز پس بدهید.» ^{۱۲} رؤسا و بزرگان جواب دادند: «آنچه گفتی انجام خواهیم داد. املاک شان را به آن ها پس خواهیم داد و از آن ها چیزی مطالبه نخواهیم کرد.» آنگاه کاهنان را احضار کردم و از رؤسا و بزرگان خواستم در حضور آن ها قسم بخورند که این کار را خواهند کرد. ^{۱۳} سپس دامن خود را تکان دادم و گفتم: «خدا این چنین شما را از خانه و دارائی تان بتکاند، اگر به قول خود وفا نکنید.» تمام قوم با صدای بلند گفتند: «آمین!» و خداوند را شکر کردند و رؤسا و بزرگان هم به قول خود وفا نمودند.

مروت نِحْمِیا

^{۱۴} ضمناً در طول دوازده سالی که من حاکم یهودا بودم، یعنی از سال بیستم تا سال سی و دوم سلطنت اردشیر، پادشاه فارس، نه خودم و نه یهودیان هم نژادم، از غذای مخصوص حاکمان استفاده نکردیم. ^{۱۵} حاکمان قبلی، علاوه بر خوراک و شرابی که از مردم می گرفتند، روزانه چهل مثقال نقره هم از آن ها مطالبه می کردند حتی مأمورین آن ها نیز بر مردم ظلم می نمودند. اما من هرگز چنین کاری نکردم، زیرا از خدا می ترسیدم. ^{۱۶} من تمام نیروی خود را صرف ساختن دیوار کردم و مزرعه ای برای خود نخریدم. از مأمورینم خواستم که وقت خود را صرف تعمیر دیوار شهر کنند. ^{۱۷} از این گذشته، علاوه بر مهمانانی که از اقوام دیگر داشتم، هر روز یکصد و پنجاه نفر از مردم یهود و بزرگان شان بر سر سفره

ختم کار

^{۱۵} سرانجام کار اعمار مجدد دیوار در بیست و پنجم ماه ایلول تمام شد. این کار پنجاه و دو روز طول کشید. ^{۱۶} وقتی دشمنان ما که در سرزمین های همسایه ما بودند این را دیدند، رسوا شدند و فهمیدند که این کار با کمک خدای ما تمام شده است.

^{۱۷} در این مدت نامه های زیادی بین طوییا و بزرگان یهودا رد و بدل شد. ^{۱۸} در یهودا بسیاری با او همدست شده بودند، زیرا هم خودش داماد شِگنیا (پسر آزه) بود و هم پسرش، یَهُوحانان با دختر مَشلام (پسر بَرکیا) ازدواج کرده بود. ^{۱۹} مردم پیش من از طوییا تعریف می کردند و هرچه که از من می شنیدند به او خبر می دادند. طوییا هم برای اینکه مرا بترساند، نامه های تهدیدآمیز برایم می نوشت.

پس از آنکه دیوار شهر را ترمیم کردیم، دروازه ها را نشانیدیم و نوازندگان و لایوان را بالای کار شان گماشتیم، ^۲ مسئولیت اداره شهر اورشلیم را به برادرم حنانی و حنایا سپردم. حنایا قوماندان قلعه نظامی و مردی بسیار صادق بود و در خداترسی کسی به پای او نمی رسید. ^۳ به آن ها هدایت دادم که هر صبح دروازه اورشلیم را بعد از طلوع آفتاب باز کنند و در وقت شب هم نگهبانان پیش از ترک نوبت خود دروازه ها را ببندند و قفل کنند. ضمناً گفتم که نگهبانانی را از اهالی اورشلیم

شوی. ^۷ از این گذشته انبیائی را هم تعیین کرده ای تا در اورشلیم مردم را دور خود جمع کنند و بگویند که نِجْمیا پادشاه است. مطمئن باش که این خبرها به گوش اردشیر پادشاه خواهد رسید. پس بهتر است که پیش من بیائی تا در این مورد با هم مشوره کنیم.» ^۸ من جواب دادم: «آنچه که می گوئی حقیقت ندارد. اینها ساخته و پرداخته خودت است.» ^۹ آن ها می خواستند با این حرفها ما را بترسانند تا ما از کار دست بکشیم، ولی من دعا کردم تا خدا مرا تقویت کند.

^{۱۰} شِمَعِیَه (پسر دلایا و نواسه مهیتبیل) در خانه خود نشسته و دروازه را بسته بود و من بدیدنش رفتم. وقتی مرا دید، گفت: «باید هرچه زودتر در عبادتگاه مخفی شویم و دروازه ها را قفل کنیم، زیرا امشب آن ها می آیند که ترا بکشند.» ^{۱۱} ولی من جواب دادم: «من مردی نیستم که فرار کنم و پنهان شوم. آیا فکر می کنی که من برای حفظ جانم داخل عبادتگاه می شوم؟ من هرگز این کار را نمی کنم.»

^{۱۲-۱۳} بعد فهمیدم که پیام شِمَعِیَه از جانب خدا نبود، بلکه طوییا و سَبَلْطُ او را اجیر کرده بودند تا مرا بترسانند و اودار سازند که به عبادتگاه فرار کنم و مرتکب گناه شوم تا بتوانند مرا رسوا کنند.

^{۱۴} آنگاه دعا کردم: «ای خدای من، طوییا و سَبَلْطُ را بسزای اعمال شان برسان و هم بیاد آور که چگونه نوعدیّه نبیه و سایر انبیاء می خواستند مرا بترسانند.»

تعیین کنند تا بهره بدهند و هر کسی که خانه اش نزدیک دیوار است، نگهبان همان قسمت دیوار باشد.^۴ شهر اورشلیم بسیار وسیع بود و جمعیت آن کم، و هنوز خانه ها دوباره اعمار نشده بودند.

نامهای کسانی که از تبعید برگشتند (همچنین در عزرا ۲: ۱ - ۷۰)

آنگاه خدای من در دلم گذاشت که تمام سران، بزرگان و اهالی شهر را برای ثبت نسب نامه های شان جمع کنم. نسب نامه های کسانی را که قبلاً به یهودا بازگشته بودند، در کتابی به این مضمون نوشتم:

۶ عددی زیادی از یهودیانی که نیبوکدنزر، پادشاه بابل آن ها را اسیر کرده و به بابل برده بود، به یهودا و اورشلیم بازگشتند و هر کس به شهر خود رفت.^۷ رهبران یهودیان در این سفر عبارت بودند از: زُربابل، یسیوع، نَجْمِیا، عَزرِیا، رَعْمِیا، نَحْمَانِی، مُردخای، بِلشان، مِسْفارِت، یغوی، نَحوم و بعنه.

نام خانواده های یهودیانی که به وطن بازگشتند و تعداد آن ها قرار ذیل است: ۸-۳۸ از خانواده فرعوش دو هزار و یکصد و هفتاد و دو نفر؛ از خانواده شِفَطِیا سیصد و هفتاد و دو نفر؛ از خانواده آره ششصد و پنجاه و دو نفر؛ از خانواده فَحْت مواب (اولاده یشوع و یوآب) دو هزار و هشتصد و هجده نفر؛ از خانواده عیلام یکهزار و دوصد و پنجاه چهار نفر؛ از خانواده رتو هشتصد و چهل و پنج نفر؛ از خانواده رُکی هفتصد و شصت نفر؛ از

خانواده بنوی ششصد و چهل و هشت نفر؛ از خانواده بابای ششصد و بیست و هشت نفر؛ از خانواده عزجد دو هزار و سیصد و بیست و دو نفر؛ از خانواده آدونیقام ششصد و شصت و هفت نفر؛ از خانواده یغوی دو هزار و شصت و هفت نفر؛ از خانواده عادین ششصد و پنجاه و پنج نفر؛ از خانواده آطیر (اولاده حزقیا) نود و هشت نفر؛ از خانواده حاشوم سیصد و بیست و هشت نفر؛ از خانواده بیسای سیصد و بیست و چهار نفر؛ از خانواده حاریف یکصد و دوازده نفر؛ از خانواده جبعون نود و پنج نفر.

از شهرهای بیت لحم و نطوفه یکصد و هشتاد و هشت نفر؛ از عناتوت یکصد و بیست و هشت نفر؛ از بیت عزموت چهل و دو نفر؛ از قریه یعاریم، کفیره و بیروت هفتصد و چهل و سه نفر؛ از رامه و جِبع ششصد و بیست و یک نفر؛ از میخماس یکصد و بیست و دو نفر؛ از بیت ثیل و عای یکصد و بیست و سه نفر؛ از نبوی دیگر پنجاه و دو نفر؛ از عیلام یکهزار و دوصد و پنجاه و چهار نفر؛ از حاریم سیصد و بیست نفر؛ از اریحا سیصد و چهل و پنج نفر؛ از لُود، حادید و اونو هفتصد و بیست و یک نفر؛ از سَناعه سه هزار و نهصد و سی نفر.

۳۹-۴۲ تعداد کاهنانی که به وطن بازگشتند اینها هستند: از خانواده یدعیا (اولاده یشوع) نهصد و هفتاد و سه نفر؛ از خانواده امیر یکهزار و پنجاه و دو نفر؛ از خانواده فُشحور یکهزار و دوصد و چهل و هفت نفر؛ از خانواده حاریم یکهزار و هفده نفر.

اثبات نسب خود به کاهنان پیدا کنند: حَبایا، هَقوس، و بَرزَلای (که با یکی از دختران بَرزَلای جَلعادی ازدواج کرده بود و نام فامیل خسر خود را هم انتخاب کرده بود).^{۶۴} اما چون آن ها نتوانستند از طریق نسب نامه های خود ثابت کنند که اولادۀ کاهنان هستند، از مقام کهنات برطرف شدند.^{۶۵} حاکم یهودیان به آن ها اجازه نداد که از قربانی های سهم کاهنان بخورند تا اینکه بوسیلهٔ اوریم و تُمیم از طرف خداوند معلوم شود که آیا آن ها واقعاً اولادۀ کاهنان هستند یا نه.

^{۶۶-۶۷} پس مجموعاً چهل و دو هزار و سیصد و شصت نفر به سرزمین یهودا برگشتند. علاوه بر این تعداد، هفت هزار و سیصد و سی و هفت غلام و کنیز، دوصد و چهل و پنج نوازندۀ مرد و زن نیز به وطن بازگشتند.^{۶۸-۶۹} آن ها هفتصد و سی و شش اسپ، دوصد و چهل و پنج قاطر، چهارصد و سی و پنج شتر و شش هزار و هفتصد و بیست الاغ را با خود آوردند.

^{۷۰-۷۲} برخی از مردم برای اعمار مجدد عبادتگاه هدایا تقدیم کردند. حاکم یهودیان در حدود هشت و نیم کیلوگرام طلا، پنجاه عدد جام و پنجصد و سی دست لباس برای کاهنان هدیه کرد. سران قوم نیز یکصد و شصت و هشت کیلوگرام طلا و یکهزار و دوصد و پنجاه کیلوگرام نقره و بقیۀ قوم یکصد و شصت و هشت کیلوگرام طلا، یکصد و چهل کیلوگرام نقره و شصت و هفت دست لباس برای کاهنان تقدیم کردند.^{۷۳} پس کاهنان، لاویان، نگهبانان، خوانندگان، نوازندگان، خادمان خانۀ خدا

^{۴۳-۴۵} تعداد لاویانی که به وطن بازگشتند اینها بودند: از خانواده های یسوع و قدمی نئیل (اولادۀ هودویا) هفتاد و چهار نفر؛ خوانندگان و نوازندگان عبادتگاه (اولادۀ آساف) یکصد و چهل و هشت نفر؛ نگهبانان عبادتگاه (اولادۀ شلوم، آطیر، ظلمون، عقوب، حطیطه و شوبای) یکصد و سی و هشت نفر.

^{۴۶-۵۶} خادمان عبادتگاه که به وطن بازگشتند از این خانواده ها بودند: صیحه، حسوفا، تباعوت، قیروس، سیعا، فادون، لبانه، حجابۀه، شلمای، حانان، جدیل، جاجر، رایه، رزین، نقودا، جزام، عَزه، فاسیح، بیسای، معونیم، نِفیشسیم، بَقُبوق، حَقوما، خرکور، بَزَلیت، محیدا، خرشا، بَرَقُوس، سیسرا، تامح، نَصیح و حطیفا.

^{۵۷-۵۹} این افراد نیز که از اولادۀ خادمان سلیمان پادشاه بودند به وطن بازگشتند: سوطای، صوفرت، فَریدا، یعله، دَرَقون، جدیل، شَفَطیا، حَطیل، فُوحَرَت حَطبایم و آمون.

^{۶۰} خادمان عبادتگاه و اولادۀ خادمان سلیمان پادشاه، مجموعاً سیصد و نود و دو نفر بودند.

^{۶۱} در این هنگام گروه دیگری از تِل مِلح، تِل خرشا، کِروب، اَدون و امیر به اورشلیم و سایر شهرهای یهودا بازگشتند. آن ها نمی توانستند از طریق نسب نامه های خود ثابت کنند که اسرائیلی هستند.^{۶۲} اینها از خانواده های دِلایا، طوییا و نقودا بودند که مجموعاً ششصد و چهل و دو نفر می شدند.^{۶۳} خاندان های زیر که از گروه کاهنان بودند نتوانستند مدارک لازم را برای

لاویان عبارت بودند از: یسوع، بانی، شریا، یامین، عقوب، شبتای، هودویا، معسیا، قلیطا، عَزْریا، یوزاباد، خان و فَلَایا.^۹ وقتی مردم مطالب تورات را شنیدند، گریه کردند.

پس عزرای کاهن و نجمیا که حاکم بود و لاویان که تورات را تفسیر می کردند، به مردم گفتند: «در چنین روزی نباید گریه کنید، زیرا امروز روز مقدس خداوند، خدای شما است.»^{۱۰} بروید و خوراکیهای لذیذ بخورید و شربت‌ها بنوشید و به هر کسی که ندارد، حق و حصه او را بدهید. چون امروز برای خداوند، خدای ما روز مقدس است. پس غمگین نباشید، زیرا خوشی خداوند، قوت شما است!»

«لاویان هم مردم را آرام ساختند و گفتند: «امروز یک روز مقدس است، پس گریه نکنید و غمگین نباشید.»^{۱۱} مردم رفتند، خوردند و نوشیدند، خوراک به فقرا فرستادند و خوشی کردند، زیرا کلام خدا را که برای شان خوانده شده بود، فهمیده بودند.

عید سایبانها

^{۱۳} روز بعد، بزرگان خانواده‌ها با کاهنان و لاویان پیش عزرا جمع شدند تا مطالب تورات را از او بشنوند.^{۱۴} وقتی تورات خوانده شد، آن‌ها متوجه شدند که خداوند به موسی فرموده بود: «قوم اسرائیل در مدتی که عید ماه هفتم را جشن می گیرند، باید در سایبانها زندگی کنند.»^{۱۵} او تأکید شده بود که در تمام شهرهای اسرائیل و شهر اورشلیم اعلام شود که مردم به کوهها

و بقیه قوم به یهودا آمدند و تا ماه هفتم در شهرهای خود ساکن شدند.

عزرا کتاب تورات را برای مردم می خواند

در روز اول ماه هفتم، تمام قوم اسرائیل به اورشلیم آمدند و در میدان مقابل «دروازه آب» جمع شدند و از عزرای عالم خواستند تا کتاب تورات موسی را که خداوند به قوم اسرائیل عطا فرموده بود، بیاورد و بخواند.

^{۵-۲} پس عزرا تورات موسی را آورد و بالای یک منبر چوبی که برای این کار ساخته شده بود، رفت تا در موقع خواندن همه بتوانند او را ببینند. بعد در میدان مقابل «دروازه آب» ایستاد و وقتی کتاب را باز کرد، همه به احترام آن بر پا ایستادند. او از صبح وقت تا ظهر از کتاب تورات خواند. تمام مردان و زنان و کودکانی که در سنی بودند که می توانستند بفهمند، با دقت گوش می دادند. در سمت راست او متتیا، شمع، عنایا، اوریا، حلقیا، معسیا و در طرف چپ او فدایا، میسائیل، ملکیا، حاشوم، حشبدانه، زگریا و مشلام ایستاده بودند.

^۶ عزرا گفت: «سپاس بر خداوند، خدای عظیم!» و تمام قوم دستهای خود را بالا کرده در جواب گفتند: «آمین، آمین!» و رو به خاک افتاده خداوند را پرستش کردند.

^{۷-۸} سپس تمام قوم بر پا ایستادند و لاویان کتاب تورات را برای آن‌ها خوانده و تفسیر کردند تا مردم آن را بفهمند. این

بانی، قدمی ٹیل، شَبْنِیا، بونی، شَرَبِیا، بانی و کنانی بر منبر لاویان ایستاده با صدای بلند بحضور خداوند، خدای خود دعا کردند.

۵ آنگاہ یشوع، قدمی ٹیل، بانی، حَشَبِنِیا، شَرَبِیا، هودویا، شَبْنِیا و فَتْحِیا کہ همگی از جملہ لاویان بودند، با این کلمات مردم را در دعا ہدایت کردند:

«برخیزید و خداوند خدای خود را کہ از ازل تا ابد باقی است، ستایش کنید!

سپاس بر نام پُر جلال تو کہ بالا تر از تمام تمجیدهای ما است. ۶ تو یگانہ خداوند هستی. آسمان ها و ستارگان را تو آفریدی؛ زمین و بحر و موجودات آن ها را تو بوجود آوردی؛ تو به همهٔ اینها حیات بخشیدی. تمام فرشتگان آسمان، تو را سجدہ می کنند. ۷ ای خداوند، تو همان خدائی هستی کہ ابرام را برگزیدی، او را از شہر اور کلدانیان بیرون آوردی و نام او را بہ ابراہیم تبدیل کردی. ۸ او بہ تو وفادار بود و تو با او پیمان بستی و بہ او وعدہ دادی کہ سرزمین کنعانیان، حِتیان، اَمُوریان، فِرزیان، یبوسیان و جرجاشیان را بہ او و اولادۂ او ببخشی. تو بہ قول خود عمل کردی، زیرا تو وفادار هستی.

۹ تو رنج و سختی اجداد ما را در مصر دیدی و آہ و نالۂ آن ها را در کنار بحیرۂ احمر شنیدی. ۱۰ معجزات بزرگی بہ فرعون و مأمورین و تمام مردم سرزمینش نشان دادی، زیرا می دیدی کہ چگونه مصری ها بر اجداد ما ظلم می کردند. بخاطر این معجزات، شہرت یافتی و شہرتت تا بہ امروز باقی است. ۱۱ بحر را شگافتی و از

بروند و شاخہ های درخت زیتون، چنار، خرما و سایر درختان سایہ دار را بیاورند و مطابق ہدایتی کہ بہ آن ها دادہ شدہ، از آن ها سایبانها بسازند.

۱۶ پس قوم اسرائیل رفتند شاخہ های درخت را آوردند و روی بام و در حویلی خود، در حویلی عبادتگاہ، در میدان «دروازۂ آب» و در میدان «دروازۂ افرایم» سایبانها ساختند. ۱۷ تمام کسانی کہ از تبعید برگشتہ بودند، در مدت ہفت روز عید، در سایبانہائی کہ ساخته بودند، بسر بردند. آن ها بی نہایت خوشحال بودند، زیرا از زمان یوشع پسر نون تا آن روز، این مراسم رعایت نشدہ بود. ۱۸ در مدت ہفت روز جشن، عِزرا ہر روز از کتاب تورات می خواند. روز ہشتم، مطابق امر موسی، محفل را با دعا و عبادت پبایان رساندند.

مردم بہ گناہان خود اعتراف می کنند

۹ در روز بیست و چہارم همان ماہ، تمام قوم اسرائیل جمع شدند تا روزہ بگیرند. ۲ آن ها لباس ماتم بر تن داشتند و بر سر خود خاک ریختہ بودند. قوم اسرائیل کہ خود را از تمام بیگانگان جدا کردہ بودند، ایستادند و بہ گناہان خود و اجداد خود اعتراف نمودند. ۳ در حدود سہ ساعت از تورات خداوند، خدای شان با صدای بلند برای آن ها خواندہ شد و سہ ساعت دیگر بہ گناہان خود اعتراف کردند و ہمگی خداوند، خدای خود را پرستش نمودند. ۴ سپس یک عدہ از لاویان بنام های یشوع،

نکردی و ستون ابر را که هر روز آن‌ها را هدایت می‌کرد و نیز ستون آتش را که هر شب راه را به آن‌ها نشان می‌داد، از آن‌ها دور نساختی. ^{۲۰} روح مهربان خود را فرستادی تا آن‌ها را تعلیم بدهد. برای رفع گرسنگی نان آسمانی را به آن‌ها دادی و برای رفع تشنگی آب به آن‌ها بخشیدی. ^{۲۱} مدت چهل سال در بیابان از آن‌ها نگهداری کردی بطوری که هرگز به چیزی محتاج نشدند؛ نه لباس‌های شان کهنه شد و نه پاهای شان ورم کرد.

^{۲۲} به آن‌ها کمک کردی تا اقوام دیگر را شکست بدهند و ممالک شان را تصرف کرده سرحدات خود را وسیع سازند. آن‌ها سرزمین حیثون را از سیحون پادشاه و سرزمین باشان را از عوج پادشاه گرفتند. ^{۲۳} جمعیت آن‌ها را به اندازه ستارگان آسمان زیاد کردی و آن‌ها را به سرزمینی آوردی که به اجداد شان وعده داده بودی. ^{۲۴} آن‌ها به سرزمین کنعان داخل شدند و تو اهالی آنجا را مغلوب آن‌ها ساختی تا هر طوری که بخواهند با پادشاه و مردم آنجا رفتار نمایند. ^{۲۵} قوم برگزیده تو شهرهای مستحکم و زمین‌های حاصلخیز را اشغال کردند. خانه‌هایی را که پُر از اشیای نفیس بودند برای خود گرفتند. چاه‌های آب، باغ‌های انگور و زیتون و درختان میوه دار را تصرف کردند. همگی خوردند و سیر شدند و از نعمتهای بیحد تو برخوردار گردیدند.

^{۲۶} اما آن‌ها باز هم نافرمانی کردند و علیه تو بغاوت نمودند. به احکام تو توجه نکردند و انبیای ترا که می‌کوشیدند

بین آب، راهی را برای عبور قوم برگزیده خود آماده ساختی و دشمنانی را که آن‌ها را تعقیب می‌نمودند در بحر انداختی و آن‌ها مثل سنگ به اعماق بحر رفتند و غرق شدند. ^{۱۲} در روز، با ستون ابر و در شب، با ستون آتش، اجداد ما را در راهی که می‌بایست بروند، هدایت کردی.

^{۱۳} تو بر کوه سینا نزول فرمودی و از آسمان با آن‌ها صحبت کردی و قوانین درست و احکام صحیح به آن‌ها بخشیدی. ^{۱۴} توسط موسی شریعت را به آن‌ها دادی و روز مقدس سبت را عطا کردی. ^{۱۵} وقتی گرسنه شدند، تو از آسمان به آن‌ها نان دادی، وقتی تشنه شدند، از صخره به آن‌ها آب نوشاندی. به آن‌ها گفتی به سرزمینی که قسم خورده بودی به آن‌ها بدهی، داخل شوند و آن‌ها به تصرف خود بیاورند. ^{۱۶} اما اجداد ما متکبر و خودسر بودند و نخواستند که از احکام تو اطاعت کنند. ^{۱۷} آن‌ها نه تنها به اوامر تو گوش ندادند و معجزاتی را که برای آن‌ها کرده بودی فراموش نمودند، بلکه متمرّد شدند و پیشوائی برای خود انتخاب کردند تا دوباره به مصر، سرزمین غلامی برگردند. اما تو خدای بخشنده و رحیم و مهربان هستی؛ تو پُر از محبت می‌باشی و زود خشمگین نمی‌شوی. به همین سبب آن‌ها را ترک نکردی. ^{۱۸} با اینکه با ساختن بت گوساله به تو اهانت نمودند و گفتند: «این خدای ما است که ما را از مصر بیرون آورد.» آن‌ها به هر گناهی دست زدند، ^{۱۹} اما تو بخاطر رحمت عظیمت آن‌ها را در بیابان رها

پادشاهان آشور بر ما پیروز شدند تا به امروز. بلاهای زیادی بر ما، بر پادشاهان ما، بر بزرگان ما، بر کاهنان ما، بر انبیاء و بر اجداد ما نازل شده است.^{۳۳} تو عادل هستی و هر بار که ما را مجازات کرده ای، ما مستحق بوده ایم، زیرا ما گناه کرده ایم.^{۳۴} پادشاهان، سران قوم، کاهنان و اجداد ما از احکام تو اطاعت نکردند و به هُشدارهای تو گوش ندادند.^{۳۵} در سرزمین وسیع و حاصلخیزی که به آن ها دادی از نعمتهای فراوان تو برخوردار شدند، اما ترا پرستش نکردند و از اعمال زشت خود دست نکشیدند.^{۳۶} ولی حالا در این سرزمین حاصلخیزی که به اجداد ما دادی تا از نعمتهای آن برخوردار شویم، غلامان هستیم.^{۳۷} محصول این زمین نصیب پادشاهانی می شود که تو بخاطر گناهان ما آن ها را بر ما مسلط ساخته ای. آن ها هر طوری که می خواهند بر جان و مال ما حکومت می کنند و ما در سختی و زحمت شدیدی گرفتار هستیم.^{۳۸} با توجه به این اوضاع، اینک ای خداوند، ما با تو یک پیمان ناگسستنی می بندیم تا تو را خدمت کنیم و سران قوم ما همراه با لاویان و کاهنان این پیمان را مَهر می کنند.»

مردم پیمان را امضاء می کنند

نجمیا ی حاکم، اولین کسی بود که این پیمان را امضاء کرد. بعد از او زرقیه، سپس این اشخاص آن را امضاء کردند:

آن ها را بسوی تو بازگرداند، کشتند و به این ترتیب، به تو اهانت نمودند.^{۳۷} پس تو نیز کاری کردی که در جنگ با دشمنان اسیر شوند و دشمنان بر آن ها ظلم کنند. اما وقتی از ظلم دشمن پیش تو ناله و زاری کردند، تو از آسمان دعای آن ها را شنیدی و بخاطر رحمت عظیم خود رهبرانی را فرستادی تا آن ها را از چنگ دشمن نجات دهند.^{۳۸} اما وقتی از امنیت برخوردار شدند، باز گناه کردند. آنگاه تو به دشمنان اجازه دادی که بر آن ها تسلط یابند. با اینهم، وقتی آن ها بسوی تو بازگشتند و پیش تو زاری کردند، از آسمان به ناله و زاری آن ها گوش دادی و با رحمت عظیم خود آن ها را بارها نجات بخشیدی.^{۳۹} به آن ها هُشدار دادی تا از احکام تو اطاعت کنند، اما بجای اطاعت از احکام حیات بخش تو، با تکبر و خودخواهی از تو روگردان شدند و احکام ترا زیر پا گذاشتند.^{۴۰} سالها با آن ها مدارا کردی و بوسیله روح خود توسط انبیاء به آن ها هُشدار دادی، ولی آن ها توجه نکردند. پس دوباره به اقوام دیگر اجازه دادی که بر آن ها مسلط شوند.^{۴۱} ولی باز بخاطر رحمت عظیم خود آن ها را بکلی از بین نبردی و ترک نگفتی، زیرا تو خدای رحیم و مهربان هستی.

^{۳۲} حالا ای خدای ما، ای خدای عظیم و قادر و با هیبت که به وعده های پُر از رحمت خود وفا می کنی، این همه سختی و رنجی را که کشیده ایم نباید در نظر تو ناچیز بیاید. از زمانی که

پسران ما با دختران غیر یهودی ازدواج کنند.^{۳۱} همچنین قول می دهیم که اگر اقوام بیگانه در روز سبت یا یکی از روزهای مقدس دیگر بخواهند به ما غله یا چیز دیگری بفروشند، از آن ها نخریم و هر هفت سال یک بار چیزی در زمین نکاریم و قرض های خود را ببخشیم.^{۳۲} عهد می کنیم که هر سال هر یک از ما یک سوم مثقال نقره برای مخرج عبادتگاه تقدیم کنیم.^{۳۳} یعنی برای نان مقدس، هدیه آردی و قربانیهای سوختنی روزانه، قربانیهای روزهای سبت، جشنهای ماه نو، جشنهای سالانه، هدایای مقدس دیگر، قربانی گناه برای کفاره قوم اسرائیل و برای تمام خدمات عبادتگاه خدای ما.

^{۳۴} ما کاهنان، لاویان و مردم قول می دهیم که مطابق امر تورات، هیزم مورد نیاز قربانگاه عبادتگاه خداوند، خدای خود را تهیه کنیم و هر سال قرعه خواهیم انداخت تا معلوم شود که کدام قبیله باید این کار را انجام بدهد.^{۳۵} قول می دهیم که محصول نو غله و میوه خود را هر سال به عبادتگاه بیاوریم.^{۳۶} قول می دهیم که پسران اولباری و همچنین اولباری های گله و رمه خود را مطابق هدایت تورات به عبادتگاه خدای خود بیاوریم و به دست کاهنانی که در آنجا خدمت می کنند، بسپاریم.

^{۳۷} همچنین قول می دهیم خمیری را که از محصول نو غله تهیه می کنیم، همراه با محصول نو انواع میوه ها و شراب تازه و روغن زیتون خود به کاهنانی که

^{۸-۲} کاهنان: سرایا، عزریا، ارمیا، فشحور، امریا، ملکیا، حطوش، شبنیا، ملوک، حاریم، مریموت، عوبدیا، دانیال، جنتون، باروک، مشلام، اییا، میامین، معزیا، بلجای، شمعیه.

^{۱۳-۹} لاویان: یشوع (پسر آزنیا)، بنوی (پسر حیناداد)، قدمی ئیل، شبنیا، هودویا و قلیطا، فلایا، حانان، میخا، رحوب، حشسیا، زکور، شریا، شبنیا، هودویا، بانی، پنینو.

^{۲۷-۱۴} سران قوم: فرعوش، فحت مواب، عیلام، زتو، بانی، بونی، عزجد، بای، آدونیا، بغوای، عادین، عاتیر، حزقیاء، عزور، هودویا، حاشوم، بیسای، حاریف، عناتوت، نیبای، مجفیعاش، مشلام، خزیر، مشیزبئیل، صادوق، یدوع، فلتیا، حانان، عنایا، هوشع، حنیا، خشوب، هلوحیش، فلحا، شویق، رحوم، حشبن، معسیا، اخیا، حانان، عانان، ملوک، حاریم و بعنه.

متن پیمان

^{۲۸} ما مردم اسرائیل، کاهنان، لاویان، نگهبانان، سرایندگان، خادمان عبادتگاه و تمام کسانی که با زنان، پسران و دختران بالغ خویش که با اطاعت از تورات خدا، خود را از اقوام بیگانه جدا کرده ایم،^{۲۹} به این وسیله با خویشاوندان و سران قوم خود متحد شده قسم می خوریم که از احکام خدا که توسط بنده اش، موسی به ما داده شد، اطاعت کنیم؛ و اگر از احکام و اوامر او سرپیچی کنیم، لعنت خدا بر ما باد.^{۳۰} قول می دهیم که نه دختران خود را به پسران غیر یهودی بدهیم و نه بگذاریم که

پسر شَفَطیا، شَفَطیا پسر مَهَلثیل و مَهَلثیل از اولادۀ فَارَص (بود)؛ مَعسیا (مَعسیا پسر باروک، باروک پسر کَلحوزه، کَلحوزه پسر خَزیاء، خَزیاء پسر عَدایا، عَدایا پسر یُواریب، یُواریب پسر زَکریا و زَکریا پسر شیلونی بود). مجموعاً چهارصد و شصت و هشت نفر از بزرگان اولادۀ فَارَص در اورشلیم زندگی می کردند.

۷-۹ از قبیلۀ بنیامین: سَلو (سَلو پسر مَسْلام، مَسْلام پسر یُوکید، یُوکید پسر فَدایا، فَدایا پسر قولایا، قولایا پسر مَعسیا، مَعسیا پسر ایتیشیل و ایتیشیل پسر اشعیا بود)؛ و بعد از سَلو، جَبای و سَلای. مجموعاً نهصد و بیست و هشت نفر از قبیلۀ بنیامین در اورشلیم زندگی می کردند. سرکرده آن ها یوئیل پسر زَکری می بودند و معاون او یهودا پسر هسناه بود.

۱۰-۱۴ از کاهنان: یَدَعیا (پسر یُواریب) و یاکین؛ سَرایا (سَرایا پسر حَلقیاء، حَلقیاء پسر مَسْلام، مَسْلام پسر صادق، صادق پسر مَریوت و مَریوت پسر اخیطوب کاهن اعظم بود). افراد این خاندان مجموعاً هشتصد و بیست و دو نفر بودند و در عبادتگاه خدمت می کردند. عَدایا (عَدایا پسر پِروخَم، پِروخَم پسر فَلَلیاء، فَلَلیاء پسر اَمصی، اَمصی پسر زَکریاء، زَکریاء پسر فَشحور و فَشحور پسر مَلکیاء بود). افراد این خاندان جمعاً دوصد و چهل و دو نفر بودند و بعنوان سرکردگان خاندانها محسوب می شدند. عَمشیشای (عَمشیشای پسر عَزَرئیل، عَزَرئیل پسر اَخزای، اَخزای پسر مِشَلیموت و مِشَلیموت پسر اِمیر بود). افراد این

در عبادتگاه خدا مؤظف هستند، بدهیم. ما یکدهم د تمام محصولات زمین خود را به لایوانی که در دهات ما مسئول جمع آوری هدایا هستند، بدهیم. ۳۸ در وقت جمع آوری ده فیصد، کاهنی (که از اولادۀ هارون است) همراه لایوان خواهد بود و لایوان یکدهم ده فیصدها را به خانۀ خدای ما می آورند و در آنجا ذخیره می کنند. ۳۹ ما مردم اسرائیل و لایوان، این هدایای غله، شراب تازه و روغن زیتون را به عبادتگاه خدا می آوریم و در اطاقهائی که وسایل خانۀ خدا نگهداری می شوند و کاهنان، نگهبانان و سراینندگان در آنجا زندگی می کنند، انبار می کنیم. قول می دهیم که از خانۀ خدا غافل نشویم.

جمعیت شهر افزایش می یابد

۱۱ رهبران قوم در شهر مقدس اورشلیم ساکن شدند. از سایر مردم نیز یکدهم به قید قرعه انتخاب شدند تا در اورشلیم سکونت اختیار کنند و بقیه در شهرهای دیگر سکونت گزیدند. ۲ ضمناً کسانی که داوطلبانه به اورشلیم می آمدند تا در آنجا زندگی کنند، مورد ستایش مردم قرار می گرفتند. ۳ سایر مردم همراه با عده ای از کاهنان، لایوان، خادمان عبادتگاه و اولادۀ خادمان سلیمان پادشاه، در املاک پدری خود در شهرهای دیگر یهودا باقی ماندند. اینست نامهای رهبران قوم که در شهر اورشلیم ساکن شدند:

۴-۶ از قبیلۀ یهودا: عَتایا (عَتایا پسر عَزِیاء، عَزِیاء پسر زَکریاء، زَکریاء پسر اَمَریاء، اَمَریاء

خاندان یکصد و بیست و هشت نفر بودند و همگی آن‌ها جنگجویان شجاعی بودند. آن‌ها زیر نظر زبدی نیل (پسر هجدولیم) خدمت می‌کردند.

۱۷-۱۵ از لایوان: شَمَعِیَه (شَمَعِیَه پسر حَشُوب، حَشُوب پسر عزریقام، عزریقام پسر حَشْبِیَا و حَشْبِیَا پسر بونی بود)؛ شَبَتای و یُوزاباد (این دو نفر از سران لایوان بودند و کارهای خارج از عبادتگاه را انجام می‌دادند)؛ مَتْنِیَا (مَتْنِیَا پسر میکا، میکا پسر زبدی و زبدی پسر آساف بود). او سرکرده سرایندگان عبادتگاه بود و مراسم عبادت را رهبری می‌کرد؛ بَقْبَقِیَا (معاون مَتْنِیَا)؛ عَبْدَا (عَبْدَا پسر شَمُوع، شَمُوع پسر جلال و جلال پسر یدوتون بود).^{۱۸} رُوبِیْهَم رفته دو صد و هشتاد و چهار لایوی در شهر مقدس اورشلیم زندگی می‌کردند.

۱۹ از نگهبانان: عَقُوب، طَلْمُون و خویشاوندان آن‌ها که جمعاً یکصد و هفتاد و دو نفر بودند.

۲۰ سایر کاهنان و لایوان و بقیه قوم اسرائیل در املاک آبائی خود در شهرهای دیگر یهودا ماندند.^{۲۱} خادمان عبادتگاه (که سرکرده آن‌ها صیحا و جشفا بودند) در قسمتی از شهر اورشلیم بنام عوفل زندگی می‌کردند.

۲۲ سرکرده لایوان اورشلیم که در عبادتگاه خدمت می‌کردند، عَزْرِی بود. (عَزْرِی پسر بانی، بانی پسر حَشْبِیَا، حَشْبِیَا پسر مَتْنِیَا، مَتْنِیَا پسر میکا و میکا از اولاده آساف بود. سرایندگان عبادتگاه از خاندان آساف بودند).^{۲۳} خدمت روزانه دستة

اهالی سایر شهرها

۲۵-۳۰ شهرها و دهات دیگری که مردم یهودا در آن‌ها زندگی می‌کردند، عبارت بودند از: قریه أربع، دیبون، یَقْبِصِی نیل و دهات اطراف آن‌ها؛ یَشُوع، مولاده، بیت فالط، خزرشوعل، بئرشیع و دهات اطراف آن؛ صِقْلَع، مَكُونَه و دهات اطراف آن؛ عین رمون، زُرعه، یرموت، زانوح، عَدْلَام و دهات اطراف آن‌ها؛ لاکیش و نواحی اطراف آن، عزیزه و دهات اطراف آن. به این ترتیب، مردم یهودا در ناحیه بین بئرشیع و دره هنوم زندگی می‌کردند.

۳۱-۳۵ اهالی قبیله بنیامین در این شهرها سکونت داشتند: جَبِج، مِخْمَاس، عِیَا، بیت نیل و دهات اطراف آن؛ عَناتوت، نوب، عَننِیَا، حاصور، رامه، جِتایم، حادید، زَبِیْم، نَبْلَاط، لُود، اونو و دره صنعتگران.^{۳۶} بعضی از لایوان که در سرزمین یهودا بودند، به سرزمین بنیامین فرستاده شدند تا در آنجا ساکن شوند.

نامهای کاهنان و لایوان

این است نامهای کاهنان و لایوانی که همراه زربابل (پسر شلتئییل) و یسوع به اورشلیم آمدند:

۲-۷ از کاهنان: سَرایَا، ارمیا، عَزْرَا، اَمْرِیَا، ملوک، حطوش، شِکْنِیَا، رِحُوم، مریموت،

خانواده‌های کاهنان و لایوان ثبت شده بود. این ثبت نام در زمان سلطنت داریوش شاهنشاه پارس، به اتمام رسید. ۲۳ البته نامه‌های سران لایوان تا زمان یوحنان پسر آلیاشیب در دفاتر رسمی ثبت شدند.

تعیین وظایف در عبادتگاه خدا

۲۴ لایوان به سرپرستی حَشَبیا، شَرَبیا و یَشوع (پسر قَدَمی ثیل) و همراهان شان به چند دسته تقسیم می شدند و مطابق فرمان داود، مرد خدا، هر بار دو دسته در مقابل هم می ایستادند و سرودهای شکرانگی را در جواب یکدیگر می خواندند.

۲۵ نگهبانان عبادتگاه که از خزانه های عبادتگاه محافظت می کردند، عبارت بودند از: مَتَنیا، بَقَبَقیا، عوبَدیا، مَشَلام، طَلمون و عَقوب. ۲۶ اینها کسانی بودند که در زمان یویاقیم (پسر یَشوع، نواسه یُوصاداق)، نَجَمیای حاکم و عِزرای معلم و کاهن انجام وظیفه می دادند.

نجمیا دیوار شهر را تبرک می کند

۲۷ هنگام تبرک دیوار اورشلیم، تمام لایوان از سراسر یهودا به اورشلیم آمدند تا با سرودهای شکرانگی همراه با نوای دایره و چنگ و رباب، جشن بگیرند و دیوار شهر را تبرک نمایند. ۲۸-۲۹ دسته سرایندگان لایوان از آبادی های اطراف اورشلیم که در آنجا برای خود دهکده هائی ساخته بودند، یعنی از دهات نَطوفا، بیت جَلجال، جَبع و عزموت به اورشلیم آمدند. ۳۰ کاهنان و لایوان اول خود شان طهارت کردند، بعد

عِدو، جِنتون، اَیبا، مِیامین، مَعَدیا، بِلجَه، شَمَعیه، یُویاریب، یَدَعیا، سَلو، عاموق، حَلقیا و یَدَعیا. این اشخاص در زمان یَشوع از رهبران کاهنان بودند.

۸ از لایوان: این لایوان دسته اول سرایندگان را رهبری می کردند: یَشوع، بَنوی، قَدَمی ثیل، شَرَبیا، یهودا و مَتَنیا. ۹ بَقَبَقیا، عُنی و همراهان شان در مقابل آن دسته برای عبادت می ایستادند و می سرانیدند.

فرزندان یَشوع، کاهن اعظم

۱۰-۱۱ یَشوع پدر یُویاقیم، یُویاقیم پدر آلیاشیب، آلیاشیب پدر یُویاداع، یُویاداع پدر یُوناتان و یُوناتان پدر یدوع بود.

سران خاندانهای کاهنان

۱۲-۲۱ اینها سران خاندانهای کاهنان بودند که در زمان یُویاقیم، کاهن اعظم خدمت می کردند: کاهن مرایا از خاندان سَرایا؛ حَننیا از ارمیا؛ مَشَلام از عِزرا؛ یَهُوحانان از آمَریا؛ یُوناتان از مَلوک؛ یوسف از شَبَنیا؛ عَدنا از حاریم؛ حَلقای از مرایوت؛ زَکریا از عِدو؛ مَشَلام از جِنتون؛ زَکری از اَیبا؛ فِلطای از مِیامین و موعَدیا؛ شَموع از بِلجای؛ یَهُوناتان از شَمَعیه؛ مَتَنای از یُویاریب؛ عِزی از یَدَعیا؛ قَلای از سَلای؛ عِیر از عاموق؛ حَشَبیا از حَلقیا؛ نَتئیل از یَدَعیا.

فهرست خانواده های کاهنان و لایوان

۳۲ هنگامی که الیاشیب، یهودیاداع، یوحنان و یدوع، کاهن اعظم بودند، نامه های رؤسای

۳۹ سپس از بالای «دروازهٔ افرایم»، «دروازهٔ کهنه»، «دروازهٔ ماهی»، «برج حنن نیل» و «برج صد» گذشتیم تا به «دروازهٔ گوسفند» رسیدیم. سرانجام در کنار دروازه‌ای که به عبادتگاه باز می‌شد، ایستادیم.

۴۰-۴۱ به این ترتیب، این دو گروه در حالیکه سرود می‌خواندند، وارد عبادتگاه شدند. کاهنان همراه من که شیپور می‌نواختند عبارت بودند از: اِلیاقیم، مَعسیا، مینامین، میکایا، اَلیوعینای، زکریا و حَننیا. ۴۲ دستهٔ سرایندگان هم اینها بودند: مَعسیا، شَمعیه، العازار، عزری، یوحانان، ملکیا، عیلام و عازر. اینها به سرپرستی یزرحیا با صدای بلند سرود می‌خواندند. ۴۳ در آن روز، قربانی‌های زیادی تقدیم کردند و مردم با زنان و فرزندان خود شادمان بودند، زیرا خدا قلب آن‌ها را سرشار از خوشی کرده بود. صدای خوشی و هلهلهٔ اهالی اورشلیم از فاصلهٔ دور شنیده می‌شد!

مقررات عبادت در عبادتگاه

۴۴ در آن روز، عده‌ای تعیین شدند تا مسئول جمع‌آوری هدایا، ده فیصدی‌ها و میوهٔ نو محصولات باشند. آن‌ها می‌بایست هدایا و محصولات را که طبق امر تورات، سهم کاهنان و لاویان بودند، از مزارع جمع‌آوری کنند. اهالی یهودا از خدمت کاهنان و لاویان خوشحال بودند، ۴۵ زیرا آن‌ها مراسم تطهیر و سایر وظایفی را که خدا تعیین کرده بود، بجا می‌آوردند و دستهٔ سرایندگان و محافظین نیز مطابق

قوم و در آخر دروازه‌ها و دیوار شهر را تطهیر نمودند.

۳۱ من بزرگان یهودا را بر سر دیوار بردم و آن‌ها را به دو دسته تقسیم کردم، تا از جهت مخالف یکدیگر، شهر را دور بزنند و در حین دور زدن در سپاس خدا برسایند.

گروه اول از طرف راست بالای دیوار راه رفتند و بطرف «دروازهٔ خاکروب» براه افتادند. ۳۲ هوشعی در پشت سر سرایندگان حرکت می‌کرد و پشت سر او نیز نصف بزرگان یهودا قرار داشتند. ۳۳ همراهان دیگر این گروه عبارت بودند از: عَزریا، عَزرا، مَسْلام، ۳۴ یَهُودا، بنیامین، شَمعیه، ارمیا، ۳۵ و همچنین کاهنانی که شیپور می‌نواختند، زکریا (زکریا پسر یُوناتان، یُوناتان پسر شَمعیه، شَمعیه پسر مَننیا، مَننیا پسر میکایا، میکایا پسر زکور و زکور پسر آساف بود)، ۳۶ و خویشاوندان او شَمعیه، عَزرنیل، مِلْلائی، جَلْلائی، ماعای، ننتیل، یهودا و خانانی آلات موسیقی‌ای را با خود داشتند که داود، مرد خدا، تعیین کرده بود. عَزرای کاهن رهبری این گروه را بعهده داشت. ۳۷ وقتی آن‌ها به «دروازهٔ چشمه» رسیدند، از زینه‌ای که به شهر قدیمی داود منتهی می‌شد بالا رفتند و از قصر داود گذشته به دیوار «دروازهٔ آب» که در سمت شرقی شهر بود، بازگشتند.

۳۸ گروه دوم نیز سرود خوانان از طرف دیگر براه افتادند. من هم همراه آن‌ها بودم. ما از «برج تنور» گذشتیم و به «دیوار عریض» رسیدیم.

این اطاق قبلاً تحویلخانهٔ هدایای آردی، خوشبوئی دود کردنی، ظروف عبادتگاه، ده فیصد غله، شراب و روغن زیتون بود. این هدایا متعلق به لایوان، دستهٔ سرایندگان و محافظین بود. هدایای مخصوص کاهنان هم در این اطاق نگهداری می‌شد.

در این موقع من در اورشلیم نبودم، زیرا در سال سی و دوم سلطنت اردشیر، پادشاه فارس، که بر بابل حکومت می‌کرد، من پیش او رفته بودم. پس از مدتی دوباره از او اجازه خواستم تا به اورشلیم بازگردم. وقتی به اورشلیم رسیدم و از این کار زشت آلیاشیب باخبر شدم که در عبادتگاه برای طوییا اطاقی فراهم کرده بود،^۸ بسیار خشمگین شدم و اسباب و لوازم او را از اطاق بیرون انداختم.^۹ سپس امر کردم که اطاق را تطهیر کنند و ظروف عبادتگاه، هدایای آردی و خوشبوئی‌های دود کردنی را به آنجا بازگردانند.

ضمناً فهمیدم که دستهٔ سرایندگان عبادتگاه و سایر لایوان اورشلیم را ترک گفته به مزارع خود برگشته بودند، زیرا مردم سهم شان را به آن‌ها نمی‌دادند. «پس بزرگان قوم را سرزنش کرده گفتم: «چرا از عبادتگاه غافل مانده اید؟» بعد تمام لایوان را جمع کرده آن‌ها را دوباره در عبادتگاه مؤظف ساختم.^{۱۲} آنگاه قوم اسرائیل بار دیگر ده فیصد غله، شراب و روغن زیتون خود را در تحویلخانه‌ها آوردند.^{۱۳} سپس شلمیای کاهن، فدایای لایوی و صادوق را که معلمین مذهبی بودند، مأمور محافظت تحویلخانه‌ها

هدایتی که داود و پسرش، سلیمان داده بود، با آن‌ها کمک می‌کردند.^{۴۶} (از زمان قدیم، یعنی از زمان داود و آساف برای دستهٔ سرایندگان، سردهسته تعیین شده بود تا آن‌ها را در خواندن سرودهای شکرگزاری و ستایش رهبری کنند.)^{۴۷} پس در زمان زربابل و نجمیا، مردم اسرائیل برای دستهٔ سرایندگان، محافظین و لایوان هر روز بصورت مرتب خوراک می‌آوردند. لایوان هم از آنچه که می‌گرفتند سهم کاهنان را به آن‌ها می‌دادند.

قوم اسرائیل خود را از اقوام بیگانه جدا می‌کند

۱۳ در همان روز، وقتی تورات موسی برای قوم اسرائیل خوانده شد، این مطلب را در آن یافتند که عمونیان و موآبیان هرگز نباید وارد جماعت قوم برگزیدهٔ خدا شوند.^۲ این امر بخاطر آن بود که آن‌ها با نان و آب از مردم اسرائیل استقبال نکردند، بلکه پلعام را اجیر نمودند تا آن‌ها را لعنت کند، اما خدای ما لعنت او را به برکت تبدیل کرد.^۳ وقتی این قسمت خوانده شد، قوم اسرائیل افراد بیگانه را از جماعت خود جدا ساختند.

اصلاحات نجمیا

^۴ آلیاشیب کاهن که تحویلدار تحویلخانه‌های عبادتگاه و دوست صمیمی طوییا بود،^۵ یکی از اطاقهای بزرگ تحویلخانه را به طوییا داده بود.

فروشدگان یکی دوبار در خارج شهر اورشلیم شب را بسر بردند.^{۲۱} ولی من آن‌ها را تهدید کرده گفتم: «اینجا چه می‌کنید؟ چرا پشت دیوار شب را بسر می‌برید؟ اگر یک بار دیگر این کار را بکنید، مجبورم که از زور کار بگیرم.» از آن روز به بعد، دیگر در روزهای سَبَت نیامدند.^{۲۲} بعد به لاویان امر کردم که طهارت کنند و دم دروازه‌ها پهره بدهند تا تقدس روز سَبَت حفظ شود.

ای خدای من، این کار مرا بیاد آور و بر حسب رحمت بی‌پایانت بر من ترحم فرما.

^{۲۳} در آن روزها عده‌ای از یهودیان را دیدم که از بین اقوام اشدودیان، موایی‌ها و عمونیان برای خود زن گرفته بودند^{۲۴} و نصف فرزندان شان به زبان اشدودی یا سایر زبانها صحبت می‌کردند، اما زبان ما را نمی‌فهمیدند.^{۲۵} پس با آن‌ها دعوا نموده، ایشان را ملامت کردم. بعضی از ایشان را زدم و موی سر شان را کندم و در حضور خدا قسم دادم که نگذارند که فرزندان شان با مردم غیر یهودی ازدواج کنند.^{۲۶} بعد گفتم: «آیا این همان گناهی نیست که سلیمان پادشاه مرتکب شد؟ سلیمان در بین پادشاهان جهان بی‌نظیر بود. خدا او را دوست می‌داشت و او را پادشاه تمام اسرائیل ساخت، اما باوجود این، همسران بیگانه سلیمان، او را بسوی بت پرستی کشانیدند.^{۲۷} حالاً که شما برای خود زنان بیگانه گرفته و به خدای خود خیانت کرده‌اید، خیال می‌کنید که ما این شرارت شما را تحمل خواهیم کرد؟»

تعیین کردم، و حانان (پسر زکور، نواسه مَنیا) را هم معاون آن‌ها مقرر نمودم. زیرا همه این اشخاص مورد اعتماد مردم بودند و مسئولیت آن‌ها، توزیع سهمیه بین لاویان بود.

^{۱۴} ای خدای من، کارهای مرا بیاد آور و خدماتی را که برای عبادتگاه تو کرده‌ام، محو مساز.

^{۱۵} در آن روزها در یهودا عده‌ای را دیدم که در روز سَبَت در چرخش‌ها انگور می‌فشرده و بعضی‌ها غله، شراب، انگور، انجیر و چیزهای دیگر را بر الاغ بار می‌کردند تا به اورشلیم ببرند و بفروشدند. پس به آن‌ها اخطار دادم که در روز سَبَت این کار را نکنند.^{۱۶} یک عده از اهالی صور هم که در اورشلیم سکونت داشتند، در روز سَبَت ماهی و اموال گوناگون می‌آوردند و به قوم اسرائیل در اورشلیم می‌فروختند.^{۱۷} آنگاه بزرگان یهودا را سرزنش کرده گفتم: «این چه کار زشتی است که انجام می‌دهید؟ چرا روز سَبَت را بیحرمت می‌سازید؟^{۱۸} آیا برای همین کار نبود که خدا اجداد تان را مجازات کرد و این شهر را ویران نمود؟ حالا خود شما هم روز سَبَت را بیحرمت می‌کنید و باعث می‌شوید که غضب خدا بر اسرائیل زیاد گردد.»

^{۱۹} سپس امر کردم که دروازه‌های شهر اورشلیم را از شروع شام سَبَت تا ختم روز آن باز نکنند. چند نفر از افراد خود را فرستادم تا دم دروازه‌ها پهره بدهند و نگذارند که کسی در روز سَبَت چیزی برای فروش به شهر بیاورد.^{۲۰} تاجران و

۳۰ پس قوم برگزیدهٔ خدا را از بیگانگان جدا کردم و برای کاهنان و لاویان وظیفه تعیین نمودم تا هر کس بداند که چه باید بکند. ۳۱ ترتیبی دادم تا به موقع برای قربانگاه هیزم بیاورند و میوهٔ نو محصولات را جمع آوری کنند. ای خدای من، مرا بیاد آور و برکت بده.

۲۸ یکی از پسران یهویداع (پسر آلیاشیب کاهن اعظم) با دختر سَنبَلط حورونی ازدواج کرده بود، پس مجبور شدم او را از اورشلیم بیرون کنم. ۲۹ ای خدای من، کارهای آن‌ها را فراموش نکن، زیرا به مقام کاهنی و عهد و پیمان کاهنان و لاویان توهین کرده‌اند.

